

شناخت و بررسی شیوه‌ها و قوانونمندی‌های مبارزه ضد امپریالیستی

بانضمام : سیاست جدید امپریالیزم

www.KetabFarsi.com

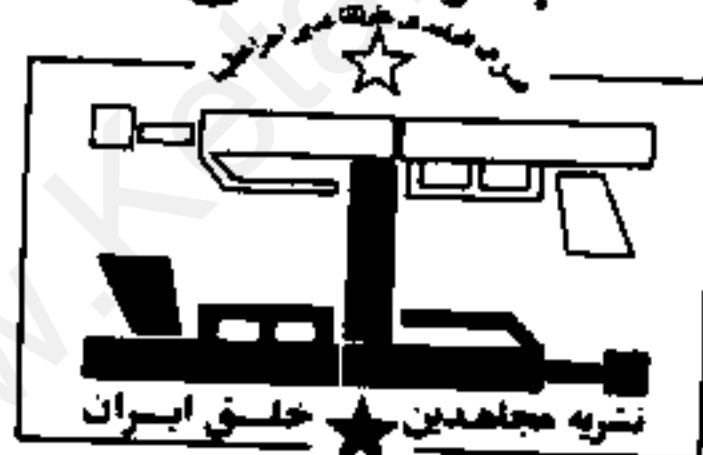
شناخت و بررسی

شیوه‌ها و قوانونمندی‌های

مبارزه ضد امپریالیستی

بانضمام : سیاست جدید امپریالیزم

مجموعه مقالاتی از



انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه کار

بسم الله الرحمن الرحيم

والشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان والسماء رفعتها
ووضع الميزان الا تطفوا في الميزان واقيموا الوزن بالقسط
پدیده های جهان در مسیر حرکت خود، از قوانین حاکم بر هستی
منابت می کنند. یعنی بر اساس خواص، شرایط، محدوده و مرحله تکاملی
هر پدیده، قانونمندی های خاصی بر آن جریان دارد.

انسان نیز بعنوان جزئی از هستی در برخورد مستمر با پدیده های
جهان می باشد و برای برقراری روابط و مناسبات خود با دیگر عناصر وجود،
احتیاج به شناخت کامل آنها دارد، تا بهتر بتواند حرکت تکاملی خود را
شتابی فزونتر بخشیده و در نهایت جهت حرکت خود را با سمت حرکت
جهان انطباق کامل دهد.

بعنوان مثال با شناخت قوانین شیمیائی موفق به کشف و ساخت عناصر،
ترکیبات، وسائل و اختراعات جدید شد، که خود مبدل به بازوئی برای
تسریع حرکت تکاملی اجتماع گشت.

از طرف دیگر در مسیر تکاملی پدیده ها هر چه حلوتر می آئیم، با
جهان پیچیده تری آشنا می شویم؛ از یکطرف، پدیده مکانیزم پیچیده تری
یافته و از طرف دیگر علاوه بر قانونمندی های مراحل قبل دارای قوانین
کیفا "عالی تری می گردد. بعنوان مثال پدیده های بی جان در مدار قانونمندی
های فیزیکی، مکانیکی و شیمیائی قرار میگیرند، در صورتیکه پدیده های
حیوانی علاوه بر اینها، قوانین خاص خود (تغذیه نکثیر و...) را نیز دارا
می گردند.

جامعه نیز بمثابه یک پدیده بالطبع دارای قانونمندی های خاص خود می باشد که هر چه منکاملتر میشود، پیچیدگی بیشتر و در نتیجه مشمول قوانین خاص و عالیتر میگردد.

در شرایط کنونی تاریخ، یعنی در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی، به علت گسترش وسایل ارتباط جمعی، رشد آگاهی خلقها، همبستگی سرنوشت آنها و... مبارزه از ظرافت و پیچیدگی خاصی برخوردار بوده و بالطبع خلقها با یکی از عداوتترین دشمنان خود روبرو هستند. دشمنی که برای اجرای نیات پلید خود هزاران استراتژیست و جامعه شناس و... را به استخدام در آورده تا به اصطلاح حرکت جامعه را سد کند (۱) اگر چه سرانجام سنگی را که بلند کرده است بر روی پای خودش خواهد افتاد، لیکن با اتخاذ تاکتیکهای جدید، پیروزی خلقهای زیر سلطه را به قیمت خون میلیونها انسان برای مدتی هر چند کوتاه به تاخیر می اندازد. تا هر چه بیشتر به غارت و چپاول منابع خلقهای محروم پرداخته و دمی بر عمر خود بیفزاید. بر همین اساس خلقها و انقلابیون کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، وظیفه خطیر و سنگینی (برداشتن سد راه تکامل جامعه بشری) را بر دوش می کشند. نبردی سهمگین که از پیچیدگی زیادی برخوردار بوده و تاکنون با خون میلیونها شهید آبیاری گشته است. از ثمرات خونبار این نهال آزادی شناخت قانونمندی های مبارزه ضد امپریالیستی می باشد، قوانینی که مبین چگونگی روابط و مناسبات حاکم بر جبهه خلق و جبهه ضد خلق، روابط و مناسبات داخلی جبهه خلق، تشخیص درجه وحدت و تضاد نیروهای اجتماعی، تعیین تضاد اصلی، تهدید اصلی و یافتن مناسب ترین شیوه حل تضادها و اتخاذ تاکتیکها، چگونگی بسیج و سازماندهی خلق و... میباشد.

و همچنین یکی از نتایج جمع بندی مبارزات گذشته میهنمان، عدم

۱ - شناخت دشمن یکی از ابعاد مهم مبارزه میباشد. بدین جهت برای آشنائی با آخرین حيله و تاکتیک امپریالیزم مقاله " سیاست جدید امپریالیزم " را ضمیمه جزوه آورده ایم.

برخورد" با مبارزه بمثابه یک فن که طبعا " دانش خاص خود را داشته و نتیجتا " با فقدان یک استراتژی و خط مشی مشخص" (۲) روبرو میشویم که یکی از ثمرات سالیان دراز حاکمیت دیکتاتوری وابسته به امپریالیزم بر کشورمان میباشد.

— لذا در جزوه حاضر که مجموعه مقالاتی از نشریه " مجاهد " میباشد سعی شده قانونمندی ها ، شیوه ها ، تاکتیکهای مبارزه ضد امپریالیستی در خلال مسائلی که بعد از پیروزی انقلاب ، در مرحله نوین مبارزات خلقمان ، با آن روبرو بودهایم ، بیان شود . قانونمندی هایی که به قیمت خون میلیونها شهید و از میان کوره های گدازان آتش و گلوله و میدان تیر به ما رسیده است ، پاس و گرامیشان بداریم .

انجمن دانشجویان مسلمان

دانشگاه کار

توضیح : فقط قسمتهایی از مقالات که شناخت قانونمندی های مبارزه ضد امپریالیستی را میسر میگردانید ، گرد آورد هایم .

۲ — از جمع بندی بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران در سال

انقلاب چیست

و

انقلابی چیست؟

www.ketabfarsi.com

www.KetabFarsi.com

انقلاب چیست و انقلابی کیست ؟

مرز انقلاب و سازش در دوران دیکتاتوری

در دوران رژیم ضد خلقی شاه بخصوص در اوج خفقان و دیکتاتوری که کمتر کسی جرات نفس کشیدن داشت ، مرز انقلاب با ضد انقلاب ، و نیز با سازش کاملا " روشن بود . و بهمین دلیل هم تشخیص انقلابیون از ضد انقلابیون و سازشکاران مشکل نبود ، زیرا :

اولا " مفهوم انقلاب در ایران مرادف با واژگون شدن رژیم حاکم و ایسته به امپریالیسم ، و جایگزین شدن یک رژیم مردمی بود . و کمتر کسی هم در این مورد ابهام داشت .

ثانیا " : تنها کسانی که نظرا " و عملا " در این مسیر بودند ، انقلابی محسوب می شدند . و عناصر آگاه بی تفاوت هم ، سازشکار نامیده میشدند . نا آنجا که بر رژیم شاه مربوط می شود طی دهها سال ماهیت ضد خلقی و ضد انقلابی خود را بارز و آشکار کرده بود ، لذا مردم در شناخت او دچار کمترین ابهامی نبودند .

اما در مورد شناخت انقلابیون : از آنجا که سختی شرایط ، مبارزه را پیچیده و طاقت فرسا میکرد ، بطور طبیعی راه را برای فرصت طلبان پر مدعا می بست ، زیرا " انقلابی بودن " با زجر ، حبس ، شکنجه اعدام و قبل از هر چیز با چشم پوشی از رفاه و آسایش زندگی تداعی میشد . و اینها مسائلی نبود که برای هر میوه چین خام طمع ، قابل تحمل باشد . به این جهت بسیاری از مدعیان فعلی ، نه تنها ادعای انقلابیگری نداشتند . بلکه بشدت از این عنوان در وحشت بوده ، و با هر شیوه ای ، خود را از این اتهام خطرناک تبرئه می کردند !!

با وجود این، در همان شرایط هم عمق این مفاهیم و بویژه درجات و کیفیت های مختلف آن تنها برای کسانی که درک و بینش کافی داشتند، روشن بود. همان بینشی که فقدانش در مرحله کنونی باعث ریخته شدن مرزها برای عناصر ناآگاه، و سوء استفاده فرصت طلبان شده است. از این رو لازم است با این مفاهیم آشنائی بیشتر و عمیقتری پیدا کنیم، و در توضیح و تشریح آن برای جریانها و عناصر صدیق، کوتاهی ننمائیم. اکنون با تشخیص چنین ضرورتی، به بحث مختصری در این زمینه میپردازیم:

انقلاب چیست ؟ گذری کوتاه بر انقلاب مکتبی

" در جوامع طبقاتی، سیستم و مناسبات کهنه، بوسیله حامیانش یعنی طبقات حاکم تقویت میگردد. همانها که نظم موجود را توسط قدرت دولتی محافظت میکنند. از اینرو طبقات بالنده (که در عین حال تحت فشار و ظلم و استعمار قرار دارند)، به خاطر هموار کردن راه برای تکامل جامعه، باید سیستم حکومتی موجود را براندازند.

گذار قدرت از دست طبقه حاکم ارتجاعی به طبقه انقلابی و تکامل دهنده جامعه، از خلال یک مبارزه حاد طبقاتی به سرانجام میرسد. بنا بر این، انقلاب در عین حال که مساله اساسی آن مساله قدرت سیاسی، یعنی بدست گرفتن حاکمیت سیاسی است، عالیترین شکل مبارزه طبقاتی نیز هست. بدین معنی که طبقه ارتجاعی حاکم توسط طبقه انقلابی نو و بالنده نغی میشود.

علی (ع) در اولین روزهای زمام داری اش، خطوط اساسی برنامه ها و هدف های خویش را که در یک کلام انقلاب به مفهوم عمیق آن است چنین اعلام میکند:

" لتبلین بلبه و التفر بن غربله و لتساطن سوط القدر حتی یعود
اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم . "

(نهج البلاغه خطبه ۱۶)

" حرکت و برنامه من (علی (ع)) یا تحول بنیادی و انقلابی که
مسئولیت رهبری آن را بر عهده گرفته‌ام این است که: شما در هم ریخته
شده، غربال شوید، و مانند محتوای دیگ که با کفگیر زیر و رو میشود شما
هم دگرگون گردید تا اینکه (افراد) پائین شما (طبقه محکوم) بالا قرار
گیرند، و (افراد) بالای شما (طبقه حاکم) پائین قرار گیرند. " به عبارت
دیگر حکومت شونده حای حکومت کننده را بگیرد، (به مباحث ایدئولوژیک
نشریه مجاهد شماره های ۶ و ۷ مراجعه شود) . . .

مصادق انقلاب در جامعه کنونی ایران

برای روشن تر شدن موضوع بد نیست مفهوم انقلاب را در شرایط
مشخص کنونی جامعه ایران پیاده کنیم :

با توجه به تضاد اصلی این مرحله (تضاد خلق و امپریالیزم) ، انقلاب
ایران و تغییر بنیادی آن ضرورتاً " با محو کلیه آثار وابستگی مشخص میشود .
و در مرحله بعد با مبارزه طبقاتی در جهت محو کامل استثمار به اوج
میرسد .

اگر چه قدرت سیاسی رژیم وابسته قبلی ساقط شده، لکن هنوز رسالت
تداوم و تحقق مبارزه ضد امپریالیستی به عهده سیستمی است که بعنوان
محصول جنبش و قیام خونین مردم جایگزین رژیم ضد خلقی شده، و خود
را انقلابی و اسلامی میداند. زیرا هدف مرحله‌ای این انقلاب چیزی جز
ریشه کن کردن همه جانبه سلطه امپریالیستها از جامعه نیست. بدیهی
است که انقلاب مرحله‌ای کنونی و نیز رژیمی که تضمین کننده آنست با پستی
از ویژگی ضد دیکتاتوری و ضد ارتجاعی نیز برخوردار باشد. زیرا که اولاً:
نبرد ضد امپریالیستی مستلزم شرکت فعال همه نیروهای خلقی است، که
خود وحدت تمام نیروها را طلب میکند. از سوی دیگر این شرکت همگانی

بدون وجود دموکراسی انقلابی، و بدون ضدیت با دیکتاتوری و انحصار طلبی غیر ممکن بوده و نتیجتاً " مبارزه " ضد امپریالیستی هم عقیم می ماند. و ثانیاً: حرکت مترقی و انقلابی این مرحله بانفی مواضع و عناصر و آثار ارتجاعی ملازمت دارد. زیرا که یا پایگاه امپریالیسم بوده و یا امکان پایگاه شدن را در آینده در خود دارد.

... " اینها شرایط لازمی هستند که بدون حضورشان نمیتوان از انقلاب صحبتی به میان آورد، بخصوص وقتی که هدفمان انقلاب اسلامی باشد. زیرا چگونه میتوان نظامی را که هنوز هم بنحوی از انحاء بقایا و آثار امپریالیسم در آن وجود دارد انقلابی و اسلامی نامید.

مضمون برنامه " حداقل یک سیستم مجهز به ایدئولوژی انقلابی اسلام و جهان بینی توحید، دقیقاً " ملازم بانفی همه جانبه آثار سیاسی، اقتصادی نظامی و فرهنگی امپریالیسم جهانی بسردمداری آمریکا است.

همان قدرت شیطانی و طاغوتی و کفر آمیزی که غدارترین نیروهای تاراج گرتاریخ جهان را تشکیل میدهد. همان قدرتی که همراه با سایر شرکاء تمام خلقهای زیر سلطه جهان را در جنگال اهریمنی خود دارد.

همان قدرتی که آثار شوم جنایات آن سراسر جهان را از الجزایر و فلسطین گرفته تا ویتنام... فرا گرفته است. کما اینکه در تاریخ جدید ایران از مشروطه به این طرف امپریالیستها پیوسته حامی و ارباب هر جنایت و پلیدی سفاکان بود مانند... بنابراین هر گونه ابهام و تردید در تشخیص امپریالیسم غدار زمان به مثابه سد و مانع عمده، بت بزرگ و تضاد اصلی این مرحله از تاریخ از جانب هر فرد و مقام و گروه ملی بی تردید انقلاب را به بیراهه میکشاند، و فاجعه بیبار میآورد. بی توجهی به این دشمن اصلی از جانب هر فرد و گروهی که باشد سرانجام جز به خیانت راه نخواهد برد...

اما موارد عینی این مبارزه در مرحله کنونی به اختصار در بیانیه سازمان درباره... و انتظارات حداقل از جمهوری اسلامی بحث شده است.

رژیم ما در چه صورتی میتواند ضامن اهداف انقلابی باشد؟

تحقق آرمانهای انقلابی (که در این مرحله محو آثار امپریالیستی در راس آنها قرار دارد) و عبارت دیگر بشمار رسیدن انقلاب ما در این مرحله از تاریخ، قبل از هر چیز به ماهیت رژیم حاکم بستگی دارد. چرا که از مشروعیت و اعتماد مردمی برخوردار است. بی تردید اگر کوچکترین شائبه استثماری و شرک آمیز در آن وجود داشته باشد، سرانجامی جز عقیم گذاشتن انقلاب رهایی بخش ضد امپریالیستی نخواهد داشت. دیگر چه رسد به اینکه بتواند مرحله بعدی انقلاب یعنی حاکمیت مستضعفین و استقرار جامعه‌ای عاری از استثمار و طبقات را تحقق بخشد. اگر سیستم حاکم دارای ویژگی ضد استثماری نباشد، آنگاه هیچ افسون و ادعایی هم نمیتواند جامعه را از وابستگی مجدد حفظ کند!

این بدان جهت است که پیروزی همه جانبه و نهائی (و نه تاکتیکی) بر امپریالیزم (که نمود عینی آن عملی شدن حداقل انتظارات مرحله‌ای است) مستلزم قاطعیت و عزمی استوار در جهت کوبیدن و نابودی این خصم آشتی ناپذیر خلقها و مظاهر داخلی آن در جامعه است. که اینهم بدون استقرار هر چه سریعتر یک دموکراسی توده‌ای و سپردن قدرت بدست توانای خلق، بویژه کارگران و دهقانان، و موضع گیری قاطع بنفع حقوق آنها میسر نیست. (در مقاله "مفهوم مقدس آزادی" مجاهد شماره ۷ معنای دموکراسی خلقی با جهت ضد استثماری اش را نشان دادیم، و تفاوت آن را با دموکراسی غربی یا لیبرالیسم مشخص ساختیم، در آن مقاله دیدیم که لیبرالیسم و دموکراسی غربی مضمونی ضد کارگری و سفع سرمایه داری را تدک می‌کشد. در حالیکه دموکراسی خلقی علاوه بر تضمین آزادی‌های حقیقی با ویژگی ضد استثماری و توده‌ای اش شناخته میشود.)

تنها در پرتو چنین خطی بسیج توده‌ای که صام پیروزی بردشمنان و پشتوانه تغییرات بنیادی و انقلابی جامعه است، امکان پذیر میگردد. در غیر اینصورت نه تنها مسائل و تضادهای اجتماعی حل نمیشوند،

بلکه بدون شک تشدید خواهند شد. آنگاه با هیچ نیروی نظامی و سرکوب و شکست‌های هم نمیتوان با آنها مقابله کرد. و این حقیقتی است که در کشورهای زیر سلطه مکرراً تجربه شده است:

چه بسا رژیمهای مترقی ای که جایگزین رژیمهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم شده و با تب و تاب فراوان و وعده و وعیدهای فراوانتر شور و شوق و امیدواریهای زیادی برانگیخته، و حتی اقدامات جالب و موثری نیز انجام دادند. اما درست به دلیل فقدان همان عنصر توده‌ای کارگری (ضد استعماری) در سیستم و ماهیتشان، سرانجام بدام بورژوازی و لیبرالیسم و نهایتاً "بدام امپریالیسم سقوط کردند" (نمونه‌های مصر و سودان و ...)

انقلابی کیست ؟

مرز بندی جدید نیروها

حال با توضیحاتی که بطور کلی در باره انقلاب و بطور مشخص در مورد انقلاب کنونی ایران دادیم، بهتر میتوانیم انقلابی را از غیرانقلابی تمیز دهیم:

گفتیم انقلاب یعنی دگرگونی بنیادی جامعه بطوریکه طبقه یا طبقات حاکم سرنگون شده و طبقه یا طبقات محکوم جایگزین آنها شوند. (سمت و جهت تکاملی و ضد استثماری انقلاب هم که مفروض است).

اما اینکه کدام نیرو یا طبقه عمر تاریخی خود را گذرانده و ضرورتاً بایستی از بین برود و نیز اینکه کدام نیرو یا طبقه حق حیات دارد، و بخصوص چه نیرویی حق یا امکان حاکمیت دارد، بستگی به مرحله و ماهیت انقلاب و بطور مشخص به تضاد اصلی جامعه در هر مرحله دارد. من باب مثال: اگر جوامع سرمایه داری پیشرفته را در نظر بگیریم، از آنجا که نظام سرمایه داری بلوغ و رشد نهایی خود را پشت سر گذاشته و دیگر به نظامی کهنه، ارتجاعی و بازدارنده تبدیل شده است، و از آنجا که طبقه کارگر تنها یا حداقل عمده

ترین طبقه بالنده در این جوامع است، تضاد اصلی در این جوامع عبارتست از تضاد بین کار و سرمایه. نتیجتاً انقلابی هم که در چشم انداز آنهاست وسیله حل این تضاد میباشد. یعنی یک انقلاب سوسیالیستی که مرمترین و فوری ترین وظیفه آن حاکمیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر، و لغو فوری سرمایه داری در تمام اشکال آنست.

حتی حرده بورژوازی (سرمایه داری کوچک) نیز حایی برای ادامه حیات نخواهد داشت حال اگر نخواهیم صف انقلاب و انقلابیون را مشخص کنیم بآبستی سراع سروها و طبقاتی برویم که خواهان چنین تغییر و تحولی میباشند. بنا بر این میتوان گفت که سازمانها و احزاب و عناصر کارگری که این هدف را دنبال میکنند انقلابی هستند. بر عکس طبقات و نیروهائی که مخالف این تحول اند، غیر انقلابی هستند و بویژه اگر در مسیر تحول فوق بصورت مانع و بار دارنده هم درآیند، ضد انقلابی محسوب میشوند.

مثال دیگر:

در کشورهای وابسته که در زیر سلطه امپریالیسم هستند، دشمن یا مانع اصلی خلق (تضاد اصلی) عبارتست از خود امپریالیسم و مزدوران داخلی اش. لذا انقلاب هم در این جوامع ناظر بر حل این تضاد (یعنی شکست و نابودی امپریالیسم و حاکمیت خلق) بوده، و تنها بدینوسیله تغییر بنیادی وزیر و رونی در جامعه تحقق میپذیرد.

بنابر این تردیدی نیست که امپریالیسم و وابستگیش اردوی ضدانقلاب را تشکیل داده، و کلاً در مقابل اردوی خلق (که متشکل از اقشار و طبقات مختلف و نیروهای وابسته بآنهاست) قرار دارند.

در اینهم شکی وجود ندارد که هیچیک از عناصر و جریانهای اردوی خلق، ضد انقلاب محسوب نمیشوند مگر اینکه به اردوی دشمن (امپریالیسم) بپیوندند.

اما معیار انقلابی بودن آنها اینست که ببینیم کدامیک تغییر بنیادی

جامعه (حل انقلابی تضاد اصلی این مرحله) را که نابودی امپریالیسم و پایگاه داخلی آن و حاکمیت خلق است پیگیری میکند.

بدیهی است که توده های رنجبر و کلیه طبقات زحمتکش و زیر حتم و نیز سازمانها و احزاب وابسته بآنها، موضع صد امپریالیستی دارند. لذا بایستی آنها را در زمره نیروهای انقلابی یا طرفدار انقلاب بشمار آورد. حتی سوزواری ملی هم بدلیل تضادش با امپریالیستهای انحصار طلب در سطوحی خواستار خلع ید از آنهاست.

با این نگرش دیده میشود که همه نیروها و طبقات اردوی خلق در رابطه با انقلاب موضع یکسانی ندارند، بلکه بسته به اینکه هر کدام تا چه حد استثمار میشوند یا خود در استثمار دیگران شریکند، تعایشان به تغییر وضع موجود و نتیجتاً خصومت و ضدیتشان با امپریالیزم، متفاوت است. بدین معنی که بهمان اندازه که نظام پوسیده امپریالیستی منافع و آرمانهای هر یک را پایمال میکند با آن سر دشمنی و ستیز دارند.

واضح است که محرومین جامعه، کارگران و دهقانان (و حامیان حقیقی شان) بیش از همه زیر فشار و ظلم و استثمار قرار دارند. و همچنین از پتانسیل رشد و تکامل بیشتری برخوردارند. اینان از آرمان عالیتری دفاع کرده، و پیشنهاد و پایگاه نظام مترقی نری (ضد استثماری) هستند. پس بیش از همه با نظم کهن دشمنی داشته، و بدین لحاظ پایدارترین و انقلابی ترین ترین اقشار و نیروهای خلقی بحساب می آیند. در حالی که سرمایه داران کوچک و بزرگ و حامیدگانشان در یک نظام طبقاتی وابسته بمراتب منافع کمتری را از دست میدهند. لذا در موضع صد امپریالیستی هم قاطعیت و پایداری کمتری نشان داده، و چه بسا در مقاطعی با آن دشمن جهانخوار سازش کنند!

شیوه برخورد با جریانهای انحرافی درون جبهه خلق

نقض اصول حاکم بر مبنای انقلابی انحراف محسوب شده

و بایستی علیه آن افشاگری کرد

مکتهای که در اینجا باید مندرک شد این است که نیروهای مترقی و انقلابی (جبهه خلق) موظفند در چهار چوب اصول و صوابت حاکم بر سیاست

واستراتژی انقلابی (مشی صحیح) همراه با تاکتیک های متناسب حرکت کنند. زیرا تنها با انتخاب سیاست و برنامه و تاکتیکهای درست است که مبارزه و انقلاب به نتیجه میرسد. در غیر اینصورت نیروها هدر رفته و ضربه و شکست حتمی است.

علیرغم این ضرورت در مسیر پر پیچ و خم مبارزه، عناصر و جریانهای مترقی گاه دچار انحراف و اشتباه شده، و به چپ روی یا راست روی می افتند. بدیهی است که این انحرافات یا اشتباهات نمیتواند مورد تایید هیچ عنصر مسئول و انقلابی باشد. بلکه همواره با مواضع غیر اصولی مبارزه می شود. اما نکته ای که نباید فراموش شود اینست که بهر حال صف انقلاب از ضد انقلاب متمایز است. و بر همین اساس شیوه برخورد با جریانهای انحرافی درون جبهه خلق با شکل مبارزه بر علیه ضد انقلاب یعنی دشمن (و تضاد) اصلی فرق میکند.

هدف از مبارزه با دشمن اصلی در هم شکستن نظامی و غالباً " ناپودی فیزیکی قوای اوست. در حالیکه منظور از مبارزه بر علیه جریانهای انحرافی درون جبهه خلق اساساً " تصحیح مواضع غلط و حداکثر رسوا و منزوی کردن منحرفین است.

هر یک از این هدفها شیوه و شکل برخورد خاصی را سبب طلب میکند. مثلاً " در حالی که بایستی در مقابل جنگ افروزی و سلطه طلبی امپریالیسم و مزدورانش به شکل نظامی و قهرآمیز برخورد کرد، در فعال اشتباهات و انحرافات نیروهای خلقی باید انتقاد کرد و افشاگری نمود. عدول از این اصول فقط به سود دشمن تمام خواهد شد.

دموکراسی انقلابی مبنای وحدت ضد امپریالیستی

جبهه خلق، مرکب از نیروهایی است با مرامها و رویه های مختلف که هر کدام میخواهند آرمانها و اهداف خود را تبلیغ نموده، و مردم را به حقانیت و ترقیخواهی خود متقاعد سازند. بنا بر این تضاد عقیده و اختلاف نظر در مسائل سیاسی یک مساله عینی و اجتناب ناپذیر است.

اما مسأله عینی برو مهمتر است که همه در مقابل دشمن واحد (صاد اصلی) قرار دارند، که عقلت از آن و بطریق اولی بقوینش (در اثر بحال هم افتادن نیروهای حلفی) به نفع هیچکدام نیست.

سایر این اختلاف نظرهای دروسی، در عین حال که واقعی و در این مرحله احتساب ناپذیرند، نباید تضاد اصلی را تحت الشعاع قرار دهند.

وحدت نیروهای حلفی در مقابل امپریالیسم یکی از اصول انقلابی در این مرحله است. که خود مقدماتاً مستلزم پذیرش موجودیت (آزادی عقیده و مرام) نیروهای ضد امپریالیستی است، زیرا بدون قبول حق حیات و به رسمیت شناختن آنها چگونه میتوان از وحدت در مقابل دشمن مشترک دم زد؟

از اینروست که نیروهای انقلابی و مترقی در عین حال که هر کدام به اعتقادات و آرمانهای خود وفادار میمانند - بویژه این حق را برای دیگر مبارزان هم قائل اند - مشترکاً "بر علیه دشمن واحد (امپریالیسم) می جنگند.

باید تا کند کرد که منظور از وحدت در مقابل دشمن مشترک بهیچوجه دست برداشتن از اعتقادات، و با تحمیل عقاید، یا جلوگیری از تبلیغ

ارزشها و نقطه نظرات نیست. همچنین اختلاف عقیده مجوزی برای متهم

کردن دیگران به انحراف یا ضد انقلاب نیست و به طریق اولی سرکوب نظامی دیگر نیروها در این رابطه توجیه نمیشود (بدیهی است که نقش اصول حاکم

بر متنی انقلابی توسط یک نیرو انحرافی محسوب شده، و بایستی علیه آن افساگری شود. من باب مثال در مورد ضد امپریالیستی، اصل وحدت نیروها

و اصل متنی مسلحانه بایستی توسط کلیه نیروهای انقلابی مراعات شود (اگر چه لحاظ اهداف و آرمانها متفاوت باشند) حال اگر یک جریان، این

اصول را در برابر گذاشت نمیتوان در مقابل آن بی تفاوت ماند.) در نتیجه

منظور از وحدت منظور خلاصه اینست که نباید به اختلافات دروسی دامن زد، و آنها را تضاد اصلی تلقی کرد. زیرا این انحراف باعث میشود که جای

مبارزه، بر ضد دشمن واحد، علیه نیروهای خلقی جنگ و ستیز راه نیفتد.

شرط پیروزی مکتب توحیدی ما

در همین جا باید خاطر نشان کرد که وقتی بر لزوم برخورد دموکراتیک با مخالفین فکری و عقیدتی خود تاکید میکنیم، بهیچوجه منظورمان عقب نشینی از ایدئولوژی و مبارزهٔ مکتبی مان نیست. بلکه بر عکس نه تنها بر حتمیت پیروزی ایدئولوژی توحیدی مان عمیقاً ایمان داریم، بلکه این شیوهٔ برخورد را لازمهٔ پیشرفت و نهایتاً پیروزی مکتبمان میدانیم. چرا که خوبی درک کرده‌ایم که پیروزی یک ایدئولوژی در صحنهٔ تاریخ با تکفیر و چوب و چماق و یا با دیکتاتوری و انحصار طلبی و یا با تحجر و کورانندیشی و ... تحقق نمی‌یابد. بلکه این پیروزی دقیقاً "در متن عمل انقلابی و پیشتازی در امر انقلاب، و حل تضادهای اجتماعی (از جمله موضعگیری مبتنی بر قسط و عدالت و ترقیخواهی در قبال سایر نیروها) و قاطعیت در مبارزهٔ بر علیه امپریالیزم و ارتجاع، و اساسی تر از همه، جهاد در راه محورگونه استعمار انسان از انسان به اتکاء توده‌ها و با حاکمیت مستضعفین (کارگران) که نهایتاً به استقرار جامعهٔ بی طبقه توحیدی می‌انجامد، امکان پذیر است.

در چنین مسیری است که گام به گام حقانیت مکتب ما آشکار شده، و بتدریج مکاتب دیگر رنگ و آب خود را از دست خواهند داد. در غیر اینصورت با هیچ نیرو و قدرتی نمیتوان از گسترش و نفوذ اندیشه‌های دیگر جلوگیری کرد. گوا اینکه با تحریک احساسات یا توسل به زور و خشونت ممکنست برای مدتی خفقان سیاسی و عقیدتی ایجاد کرد، و بدین وسیله دیگران را تحت فشار قرار داد.

اما مآلاً به رشد آنها کمک خواهد کرد، زیرا مظلومیت غالباً سند حقانیت محسوب میشود. حداقل برای کسانی که به این شیوه‌ها (دیکتاتوری و اختناق) متوسل میشوند در تحلیل نهائی پیروزی و حقانیتی بیار نمی-

آید !!

مفهوم قاطعیت انقلابی و تفاوت آن با خشونت گور

اگر نخواهیم وارد یک بحث صرفاً " لغوی بشویم ، میتوانیم با یکی دو مثال توضیحات روشنی در اینمورد بدهیم :

یک سیستم یا جریان انقلابی در برخورد با مسائل بطور انقلابی و با قاطعیت عمل میکند . مثلاً " بدون هیچ تردید و سازشی ارگانها ، عناصر و مناسبات ضد انقلابی را متلاشی و نابود میکند . از جمله مزدوران و سر - سپردگان جنایتکار رژیم ضد خلقی را اعدام میکند . اینگونه اقدامات از مظاهر قاطعیت انقلابی است . اما موضوع به اینجا ختم نمیشود . چرا که باید توجه داشت که :

اولاً - راه حل همه مسائلی که انقلاب با آن مواجه میشود این نیست "تانیاً" - هر خشونت و فشاری عنوان قاطعیت انقلابی ندارد ، اگر چه بدست نیروهای مدافع انقلاب صورت گیرد . زیرا همیشه شکل یک نمود یک پدیده (در اینجا یک عمل) به تنهایی نمیتواند معرف تمام عیار محتوا یا ماهیت (در اینجا حقانیت و بطلان) آن باشد . چرا که در مواردی ممکنست شکل یا نمود پدیده های ماهیتاً " متفاوت ، مشابه باشند . بدون توجه به این حقیقت به سادگی امور متضاد مشتبه خواهند شد . یک مثال ساده و شاید مبتذل شباهت ظاهری یعنی اعدامهای انقلابی (که توسط بعضی رژیمهای خلقی صورت میگیرد) با اعدامهای فاشیستی دیکتاتورهاست . چه بسا در هر دو مورد حفظ رژیم حاکم انگیزه این اعدامها باشد . اما اگر مضمون ، جهت ، محتوا و بالاخره ماهیت هر یک از این دو اقدام توجه نکنیم ، و عبارت دیگر مشخص نکنیم که هر یک بخاطر چه کسی و در رابطه با چه جریانی و برای حل چه مسائلی صورت گرفته ، و صرفاً " نمود یکسان این دو عمل را معیار قرار دهیم ، هیچ دلیلی وجود ندارد که بهر دو مورد عنوان واحد (مثلاً " قاطعیت انقلابی) بدهیم !!!

مثال دقیقتر :

میدانیم در کشورهای عقب مانده که مناسبات فئودالی حاکم است ،

یکی از اساسی ترین هدفها و اقدامات انقلابی اصلاحات ارضی، و در هم ریختن نظام فئودالی و پایان دادن به این شکل از بهره کشی است. از سوی دیگر ما شاهد بودیم که رژیم مزدور و ضد انقلابی شاه اقدام به اصلاحات ارضی، و مشخصاً "از بین بردن روابط فئودالی در ایران کرد. آیا اصلاحات ارضی شاه هم مضمون انقلابی داشت. و اصولاً "میتوان به آن عنوان انقلابی داد؟ ..."

مرز بین قاطعیت انقلابی با برخورد های مکانیستی

با توجه به این قبیل مثالهای عینی بهتر میتوان مرز بین اصلاحات ضد انگیزه ای (مثلاً "اصلاحات ارضی شاه) را با اقدامات اصیل انقلابی، و نیز فرق رفرمیسم (یا سازش) را با انعطاف تاکتیکی (که مبتنی بر اصل تغییرات کمی است)، و بالاخره تفاوت قاطعیت انقلابی را با برخوردهای مکانیکی و فاشیستی تشخیص داد.

از جمله در برخورد با تضادها و اختلافات درون خلقی، از آنجائی که این مسایل به نسبت تضاد اصلی (امپریالیزم) فرعی و غیر متعارض هستند، اساساً "به شکل مسالمت آمیز و در کادر اصول دموکراتیک قابل حلند. حال اگر یک جریان از روی ناآگاهی یا بخاطر حفظ موقعیت و انحصار طلبی به شیوه "فهر آمیز و نظامی (سرکوب، حبس، اعدام و ...) متوسل شود، این خشونت و شدت عمل بيمورد را نمی توان عنوان "قاطعیت انقلابی" داد. همچنین در برخورد با مقایسه اخلاقی و انحرافات که عمدتاً "زائیده و معلول نظام پوسیده و منحط هستند (نظیر فحشاء، اعتیاد به مواد مخدر یا مشروبات الکلی و ...)، راه حل انقلابی این است که ابتدا ریشه ها و علل اجتماعی و جبری آنها (فقر، محرومیت، و بطور کلی استثمار و تبعیض و نیز فرهنگ طبقاتی فاسد) را از بین برده، و در عین حال به اصلاح و باز آموزی قربانیان این مفسد پرداخت. والا اگر عوامل اصلی، دست نخورده باقی بمانند، با اعدام و شکنجه مساله "فحشاء" و ... حل نخواهد شد. لذا این گونه برخوردها را هم "قاطعیت انقلابی" نمی گویند. نتیجه بگیریم:

قابلیت انقلابی یعنی در جهت حل تضادها و بویژه تضاد اصلی به
گونه‌ای پیگیر و مستمر و منطبق با شیوه حل هر تضاد گام زدن ، و از مشکلات
نهراسیدن .

(به نقل از " مجاهد " شماره ۸ و ۹ و ۱۱)

www.KetabFarsi.com

(۲) مقدمه‌ای بر جهاد سازندگی

انواع رشد اقتصادی

www.KetabParsi.com



www.ketabfarsi.com

مقدمه‌ای بر "جهاد سازندگی"

بدون داشتن یک زیربنای اقتصادی خود کفا کسب استقلال و

آزادی در زمینه های سیاسی و فرهنگی امکان پذیر نیست

طبیعی است که بعد از هر انقلاب راستین ضد امپریالیستی، دوران ساز سازندگی و بنای جامعه جدید آغاز میشود بخصوص که میدانیم امپریالیزم طی دهها سال منابع و نیروهای طبیعی و انسانی جامعه تحت سلطه را غارت کرده و تمامی نهادها و مناسبات آن را در جهت تامین منافع خود شکل داده، و برای مردم ستمزده جز فقر و محرومیت و وابستگی و ویرانی چیزی باقی نگذاشته است.

از سوی دیگر میدانیم که مساله وابستگی، نه تنها اقتصاد بلکه دیگر زمینهها (سیاسی، نظامی، فرهنگی و...) را نیز در بر میگیرد. در نتیجه رشد و تکامل طبیعی جامعه مختل شده و عملاً "به قهقرا میرود". از این رو هدف رهائی بخش انقلاب ضد امپریالیستی آزادی از همه قید و بندهای وابستگی است. اما مساله مهم این است که:

کسب استقلال و آزادی و پیشرفت حتی در زمینه های سیاسی و معنوی

بدون داشتن یک زیر بنای اقتصادی محکم (رسیدن به خود کفائی و رشد

سالم اقتصادی)، امکان پذیر نیست زیرا وابستگی اقتصادی جایی برای

استقلال سیاسی و... باقی نخواهد گذاشت.

بنابراین حل مساله توسعه اقتصادی (البته به شکل انقلابی) که خود مستلزم حل مسائلی از قبیل مسکن و سرمایه گذاری های لازم در امور راهسازی، بندرها، صنایع و... است، شرط لازم برای استقلال و تکامل همه جانبه اجتماعی است.

ضرورت بررسی " طرح جهاد سازندگی "

با توضیحات فوق اهمیت ترمیم و توسعه اقتصادی مشخص میشود .
اما باید دید که این امر در چه شرایطی و با چه شکل و محتوایی باید عملی
گردد ؟

شاید ابتدا اینطور بنظر برسد که طرح و بررسی این مساله آنهم پس
از شروع شدن برنامه جهاد سازندگی موردی ندارد . این برداشت از آنجا
ناشی میشود که گویا : جامعه ما دوران انقلاب را پشت سر گذاشته ، و اکنون
نوبت ترمیم خرابیهاست ، و جهاد سازندگی نیز برای همین هدف طرح ریزی
شده و در حال اجراست "

البته ما در صدد نقد و تحلیل تجربیاتی که در همین مدت از اجرای
طرح فوق حاصل شده نیستیم . لکن این واقعیت را نمیتوان انکار کرد که
در بسیاری موارد جوانان با ایمانی که سرشار از شور و شوق به قصد خدمت
و سازندگی راهی روستاها و مناطق عقب مانده شدند ، دلسرد و مایوس باز
گشتند و از سوی دیگر روستائیان محروم و ستمدیده هم از وجود آنان طرفی
نیستند .

بدیهی است که منظورمان کم بهادادن به زحمات و کارهای انجام
شده نبوده ، و بهیچوجه نمیخواهیم احساس مسئولیت و فداکاری کسانی
را که در این راه مایه گذاشتند نادیده بگیریم . بلکه مساله اینست که چرا
علیرغم آنهمه آمادگی برای حرکت و سازندگی ، کارچندان مثبتی صورت
نگرفته ، و حتی ایمان و شور انقلابی مردم هم به سردی میگراید ؟

اهمیت درک شرایط اجتماعی - سیاسی

بدون توجه به شرایط اجتماعی سیاسی مشخص نمیتوان اهداف انقلابی
رایگیری و پیاده کرد . زیرا عالیترین آرمانها هم ضرورتاً " در ظرف شرایط
زمانی و مکانی مشخص باید تحقق یابند و این خود مستلزم شناخت همه جانبه
از مسائل و تضادها و ضرورتهای هر مرحله و نتیجتاً " مشخص کردن اولویتهای

و پیاده کردن خط مبنی صحیح و شکل و محتوای متناسب کار در آن مرحله است. (مفهوم عمل صالح). در غیر این صورت انحراف و ضربه و شکست، اجتناب ناپذیر خواهد بود.

من باب مثال در شرایطی که مساله و درد اصلی در جامعه ما، رژیم دیکتاتوری و ضد مردمی شاه بود، فقط مبارزه

برعلیامان، عمل درست و متناسب با شرایط (عمل صالح) بود. و دنبال کردن هر حرکت اجتماعی دیگر که به این کار کمکی نمیکرد، اگر چه از روی خیر خواهی و با تحمل رنج و مشقت انجام میشد، نه تنها مفید (صالح) نبود بلکه حتی می توانست به نفع دشمن خلق تمام شود. کما اینکه شاه خائن همواره سعی داشت با ایجاد مشغولیت های گوناگون برای مردم، خود را از مهلکه بدر ببرد (درست به این دلیل، قاطعیت و هشجاری امام خمینی در بسیج نیروها حول شعار "مبارزه تا نابودی رژیم شاه" از اهمیت تاریخی برخوردار بود. و دیدیم که تنها در پرتو چنان موضعگیری درستی رژیم مزدور پهلوی واژگون و فصل جدیدی در مسیر مبارزات میهن ما گشوده شد.) در شرایط کنونی (پس از سقوط رژیم مزدور شاه) هم بایستی با تحلیل شرایط و توجه به تضاد اصلی جامعه و اولویت برخورد با آن، نیروها را بسیج نموده و در این مسیر حرکت کرد. اما مساله اصلی این مرحله چیست؟

لزوم تداوم انقلاب تا محو کامل سلطه امپریالیسم

از آنجا که رژیم فاسد پیشین، جامعه ما را بطور گسترده و عمیقی وابسته کرده، و هنوز هم بسیاری از نهادها، روابط و عوامل آن در زمینه های مختلف اجتماعی - اقتصادی از بین نرفته اند، تضاد اصلی ما همچنان امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن است.

از این رو حرکت های سیاسی اجتماعی مان نیز الزاما "بایستی مضمون و سمت ضد امپریالیستی داشته باشد. بدین معنا که برنامه های تغییرات، تصفیها و بالاخره طرح های سازندگی (مثلا "جهاد سازندگی) و... نیز بایستی این هدف اصولی (نفی همه جانبه امپریالیسم و آثار وابستگی را دنبال نمایند.

زیرا تا وقتی قید و بندهای وابستگی را بر دست و پای خود داریم ،
نه می‌توانیم به آینده و سرنوشتمان مطمئن باشیم ، و نه فارغ از یک مبارزه
ضد امپریالیستی امکان بهره‌گیری از نیروها و استعدادات برایمان وجود
دارد .

تنها با ویران کردن تمامی آثار و مظاهر شوم وابستگی میتوان جامعه‌نویس
را که حافظ آزادی و استقلال و پیشرفت است ، پی ریزی کرد . در غیر اینصورت
تلاشهای ما حتی ممکنست خدمتی باشد به دشمنانمان .

من باب مثال ، بدون خلع ید از سرمایه‌داران و وابستگوهمچنین اربابانشان
دسترنج کارگران ما توسط استشارگران خارجی و ایادی داخلی‌شان به تاراج
میرود . و به اندازه‌ای که تلاش مینمایند بهمان میزان جیب چهارلگران را
نیز بر خواهند کرد .

این بدان معنی نیست که افزایش تولید امر مضر است ، برعکس هدف
اساسی و استراتژیک انقلاب سازندگی و ترقی است "مقدمتا" فضا و شرایط
مناسب را برای این سازندگی فراهم کرد .

شرایط مناسب هم قبل از هر چیز در گرو تحقق حاکمیت سیاسی خلق
به‌ویژه زخم‌تکشان و نتیجتا "پایان دادن به هرگونه سلطه" امپریالیستها
است .

بعبارت دیگر اولاً حل مسأله سیاسی مقدم بر حل مسائل اقتصادی
است و ثانیاً "هر اقدامی هم که در جهت حل مسائل اقتصادی صورت میگیرد ،
بایستی محتوای انقلابی داشته و باعث دگرگونی در روابط ظالمانه قبلی
گردد اینست مفهوم بن‌حرف رسیدن انقلاب ضد امپریالیستی . در غیر اینصورت
با انواع تحریکات امپریالیستی و توطئه‌های ضد انقلابیون (مزدوران رژیم
شاه) و با خرابکاری استشارگران (اعم از کمپرادورها و فئودالها ، زمینداران
و ...) و با نفاق افکنی مرتجعین از یک سو ، و تفکرات و شیوه‌های غیر
انقلابی حاکم و عدم بسیج همه جانبه مردم و ... از سوی دیگر ، مواجه
خواهیم بود که هر یک از اینها در مسیر سازندگی موانع و اشکالات زیادی
بوجود آورده ، و بدون شک آن را به‌ین بست میکشاند ! !

کما اینکه شاهدیم نیروهای زیادی (که افراد تحصیلکرده نیز در میانشان کم نیستند) در جهاد سازندگی شرکت میکنند ، ولی بدلائل فوق الذکر نه تنها کار چندانی از پیش نمیرود ، و بسیاری از آنان سرخورده باز میگردند ، بلکه مشکلات و مسائل جدیدی نیز ایجاد میشود . از جمله :

۱ - امید روستائیان تحت ستم که به این طرح چشم دوخته بودند بر باد می‌رود .

۲ - پیوند روشنفکر و توده بجای اینکه تحکیم شود سست تر میگردد .

۳ - شور انقلابی و ایمان جوانان تضعیف شده ، و در نتیجه عدای

خنثی و بی تفاوت و مایوس میشوند و عدای هم این عدم موفقیت را به

حساب مکتب اسلام گذاشته ، و نتیجه " از آن گریزان میشوند . . . و

بالاخره نیروی انقلابی روشنفکر بدون بازده مطلوبی در روستاها عاطل و

کم اثر میماند . آنهم در شرایطی که میتواند بعنوان یک نیروی عظیم و آگاه

ضد امپریالیست در بین توده های میلیونی فعالیت روشنگرانه سیاسی داشته

باشد . ایا که تاثیرش عمیق و سازنده تر از جنبه های مادی آن است . البته

وجود کمبودهای متعدد چه در زمینه فنی و چه در زمینه امکانات ، و یا

فقدان برنامه و خط مشخص ، و بالاخره نداشتن تشکیلات و سازماندهی کار

آمد و . . . در عدم موفقیت آن کاملا " موشرند . ولی باید توجه داشت که :

اولا " بسیاری از این اشکالات و نارسائیهها هم ناشی از دور افتادن از

مسیر اصلی انقلاب ضد امپریالیستی است .

و ثانيا " بفرض هم که نواقص فوق وجود نمیداشت ، باز هم نتیجه

مطلوب حاصل نمیشد . بلکه حداکثر یک سری اقدامات اصلاحی و رفرمیستی

انجام میگرفت . ولی اساس مناسبات کهنه دست نخورده میماند .

دیدگاه ما در مورد " جهاد سازندگی "

علیهذا ما به مساله جهاد سازندگی از این نظر که امر انقلاب ضد

امپریالیستی ایران به پایان رسیده (مانند انقلاب چین که در سال ۱۹۴۹

این مرحله را پشت سر گذاشت . با انقلاب الجزایر و ویتنام) نگاه نمیکنیم ،

تا مردم و بخصوص جوانان انقلابی و روشنفکر شهرها را برای کاربندی (آنها) صرفاً "با مضمون اقتصادی" راهی روستاها کنیم. زیرا بدینوسیله در شرایط فعلی شور و حرکت انقلابی مردم در باتلاق اقدامات رفرمیستی از بین می-رود.

اما دولت مصرانه طالب آرامش و پایان یافتن تحرک سیاسی و ضد امپریالیستی مردم است، تا بزعم خود بتواند در سکون، مسائل را حل کند. در حالیکه در این کادر نتایجی جز هدر رفتن و منحرف شدن نیروهای سیاسی به جانب یک فعالیت اقتصادی خنثی (نظیر خیریه...)، حاصل نخواهد شد.

برعکس دیدگاه ما در رابطه با "جهاد سازندگی" اینست که در درجه اول باید محتوای سیاسی و ضد امپریالیستی داشته باشد، نه صرفاً اقتصادی
با این تاکید که تا پارامتر سیاسی درست نشود، پارامتر اقتصادی امکان رشد نمی یابد.

در توضیح "مضمون سیاسی" باید اضافه کنیم که منظور ما اقدامات برنامه ها و آموزش هائی است که آگاهی توده ها را ارتقاء داده، و آنها را در جهت به ثمر رساندن انقلاب ضد امپریالیستی (و در هم ریختن مناسبات، روابط و نهادهای وابسته و کهنه بسیج و متشکل نماید.

پس در درجه اول رشد آگاهی انقلابی و رهائی بخش توده ها مورد نظر ماست، تا در پرتو آن بتوان شرکت همه مردم (شورا) و اتکاء توده های را در امور مختلف نامین نمود. آنگاه خواهیم دید که مردم مسائل را بدست خودشان حل خواهند کرد.

ارتقاء آگاهی توده های هم از طریق آموزش های سیاسی و افشاگرانه در موارد زیر انجام میگیرد.

- ۱- افشای ماهیت امپریالیزم و آثار و عملکردهای آن.
- ۲- تشریح مناسبات اجتماعی اقتصادی استثمارگرانه، تاکید بر لزوم خلع ید از فئودالها، سرمایه داران و زمینداران بزرگ.
- ۳- افشای مواضع مرتجعین، تشریح خطرات دیکتاتوری، انحصار

۴ - بالاخره ضرورت حاکمیت زحمتکشان، البته ارائه آموزشهای فوق بایستی همراه با بسیج و تشکل آنها در جهت شرکت آگاهانه در فعالیتهای سیاسی واجتماعی بویژه در تعیین سرنوشت خود و بطور کلی حرکت و مبارزه برعلیه " استعمار، استبداد و استثمار " باشد. شعاری که پرچمدار آن " پدر طالقانی " بود.

با در نظر گرفتن این مضمون و محتوا بود که ما (مجاهدین) در امر جهاد سازندگی شرکت کردیم. به این امید که بتوانیم در حد امکانات، وظیفه ایدئولوژیک و سیاسی خود را همگام با یک تلاش سازنده برای توده‌های تحت ستم، انجام دهیم.

روابط و مناسبات کهنه را چگونه در چه

جهتی باید تغییر داد؟

تاکنون ما " جهاد سازندگی " را در رابطه با شرایط و مرحله انقلاب مختصراً بررسی نموده و خاطر نشان کردیم که: " تا فضای مناسبی بوجود نیاید، اقدامات احتمالی ای که در جهت سازندگی صورت میگیرد، بازده مطلوب را نخواهد داشت. "

همچنین متذکر شدیم که بدون قطع وابستگی و برهم خوردن روابط و مناسبات کهنه، این فضا ایجاد نخواهد شد.

اکنون میخواهیم ببینیم این روابط و مناسبات کهنه را چگونه بایستی دگرگون کرد؟ و در چه جهتی باید تغییر داد؟ عبارت دیگر چه مسیری را برای رشد اقتصادی بایستی دنبال کرد، تا فضای مناسب برای سازندگی و پی ریزی یک نظام مستقل پیشرفته و عادلانه ایجاد شود؟

انواع رشد اقتصادی

دو دوران ما برای رشد اقتصادی دو راه بیشتر وجود ندارد:

راه اول - رشد توحیدی ضد استثماری که اساساً "متکی به خود مردم بوده، و از طریق بسیج خلق و با اتکاء بکارگران و دهقانان (حکومت مستضعفین) تحقق می پذیرد.

راه دوم - رشد بورژوازی (سرمایه داری) .

ادعای راه سوم، که ملغمه‌ای است از التقاط دو شیوه فوق یا چیزی بین این دو، و در بین روشنفکران خرده بورژوا جاذبه فراوانی دارد، به طور عینی و عملی نقطه شروعی است برای راه دوم. (رشد سرمایه‌داری) و مآلاً "هیچ هویت جداگانهای پیدانمیکند. ذیلاً" در این مورد توضیحاتی خواهیم داد.

در مرحله تاریخی فعلی رشد سرمایه داری

تنها در گادر وابستگی امکان پذیر است

در بین نیروهای خلقی کم اند کسانی که از نظام سرمایه داری بعنوان یک الگوی مترقی دفاع کنند، و شاید هیچکس بطور صریح چنین ادعایی نداشته باشد. زیرا صرفنظر از جنبه‌های تجاوز کارانه ضد مردمی و استثمار گرانه آن، پیشرفته ترین سببهای این نظام (نظیر امریکا و ...) دوران افول خود را آغاز نموده، و شواهد پوسیدگی آن (شکستهای پی در پی در سراسر جهان، تورم و بحران های متوالی و مزمن اقتصادی و خلاصه رشد تضادهایش) سالهاست آشکار شده است. اما بر فرض که این جنبه را هم در نظر نگیریم، اصولاً "امکان رشد بورژوازی در گادر استقلال ملی و عدم

وابستگی به امپریالیزم دیگر وجود ندارد. زیرا کشورهای سرمایه داری پیشرفته فعلی با استعمار و استثمار کشورهای عقب مانده و انباشتن ثروتهایی که از این طریق غارت کرده بودند، توانستند مناسبات و رشد سرمایه داری را پی ریزی کنند. این جریان هم فقط تا اواخر قرن ۱۹ ادامه داشت و بدین ترتیب تعداد کمی از کشورها (عمدتاً "اروپا، با صافه آمریکا و ژاپن) توانستند نظام سرمایه داری مستقل را ایجاد کنند.

اما از آن تاریخ به بعد که مقارن بود با ظهور امپریالیسم، و نتیجتاً تقسیم جهان به مناطق تحت نفوذ کشورهای امپریالیستی، هیچ کشوری نتوانست استقلال و رشد اقتصادی خود را در چهار چوب سیستم سرمایه داری ملی تامین کند. زیرا امکان فراهم کردن زمینه و مقدمات آن (که همان انباشت سرمایه باشد) از بین رفته است.

توضیح اینکه:

بفرض یک کشور تحت سلطه استقلال سیاسی اش را بدست آورد و بخواهد همانند کشورهای پیشرفته غرب در کادر نظام سرمایه داری رشد اقتصادی - اجتماعی خود را تامین نماید، سرزمین تسخیر نشده‌های برای غارت و تمرکز سرمایه نمی‌یابد. (امپریالیستها جایی را باقی نگذاشته‌اند) (البته این که چرا "رشد بورژوازی" مقدماتاً "نیاز به تمرکز سرمایه و ضرورتاً" غارت کشورهای دیگر است مستلزم بحث جداگانه‌ای است که در اینجا فرصت آن نیست.)

لذا فقط به اتکاء سرمایه‌گذار بیهای خارجی که الزاماً "به مفهوم وابستگی است مسیر بورژوازی را باید دنبال کرد بر عکس آن رشد توحیدی ضد استعماری است که بدلیل بسیج توده‌های واتکاء به کارگران و دهقانان راه هر گونه وابستگی را سد کرده و استقلال و آزادی و پیشرفت، و مهمتر از همه حاکمیت مستضعفین را تضمین مینماید.

افسانه راه سوم رشد اقتصادی

اصطلاح "راه سوم" عنوان ظاهراً "محترمانه‌ای است که نمایندگان

خرد بورژوازی برای پوشاندن ماهیت استثماری نظام مورد علاقه خود بکار میبرند.

اما آنها صریحا " اذعان میکنند که نفی کامل و قطعی مالکیت خصوصی بر ابزار و وسایل تولید را قبول نداشته، بلکه معتقد به محدود کردن آن هستند. (مناسبات خرده بورژوازی با استثمار در ابعاد کوچک، آن) و بطریق اولی در مقابل ضرورت حاکمیت طبقه کارگر (مستضعفین)، و بالاخره احیاء طبقات و استقرار جامعه بی طبقه توحیدی (نظام قسط) کاملا " موضعگیری میکنند.

آنها ادعا دارند که گویا نظام فوق طبقاتی آنها راه ایده آلی است که نه مزار سرمایه داری را دارد، و نه مزار سوسیالیسم را، بلکه مستقل از هر دو نقاط مثبت آنها را مضافا " بر خوبیهای انحصاری خود یکجا جمع آوری کرده است! او ...

این ادعاهای عریض و طویل که دیگر بصورت شوخی های بی نمکی در آمده است، در حقیقت بیان ویژگیهای نظامی است که سرعیا " راه دوم یعنی سرمایه داری را (با قید وابستگی) دنبال خواهد کرد، زیرا:

اولا " از آنجا که در نظام مورد بحث، مالکیت خصوصی ابزار تولید (هر چند که ابعاد محدودی داشته باشد) تضمینی است برای بقا و رشد

تولید، پس همواره بایستی مورد حمایت قرار گیرد. از سوی دیگر از آنجا که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید امر ثابت و ساکنی نیست، بفرض هم در

ابتدا محدود باشد، ضرورتا " رشد خواهد کرد. به این دلیل که نیازهای روز افزون جامعه مستلزم رشد مداوم تولید است، و این خود نیازمند سرمایه

گذاری های مستمر در زمینه " صنعت و کشاورزی می باشد. حال باید پرسید در این نظام، چه کسی باید سرمایه گذاری کند؟ و از کجا باید تامین شود؟

اگر بگوئیم سرمایه داران حق سرمایه گذاری مجدد ندارند، (یعنی بخواهیم جدا رشد مالکیت و استثمار آنها را بگیریم) پس بایستی بپذیریم پولهای

را که از طریق سود (استثمار) بدست آورده اند، از دور فعالیتهای اقتصادی خارج کنند. که این به رشد اقتصادی ضربه می زند. زیرا سرمایه گذاری نیاز

به جمع آوری و انباشت سرمایه دارد. و این انباشت هم فقط از طریق ذخیره کردن ارزشهای افزوده از طریق تولید امکان پذیر است. و بدیهی است که در رابطه با مالکیت خصوصی بخش قابل توجهی از این ارزش افزوده بعنوان سود به جیب کارفرما و مالک می رود مگر اینکه بگوئیم دولت سود را از جیب سرمایه دار در می آورد، که در این صورت انگیزهای برای بکار انداختن سرمایه های خصوصی باقی نمی ماند و نتیجتاً "تولید با کمبود... رکود مواجه میشود و ..."

بنابر این تا وقتی نظام بر مالکیت خصوصی متکی است، از گسترش و رشد آن نیز گریزی نیست. و این یعنی رفتن به سمت سیستم سرمایه داری. قبلاً هم که گفتیم رشد بورژوازی بدون وابستگی به امپریالیسم امکان پذیر نیست. مطالب فوق نه تنها به لحاظ تئوریک و علمی بلکه به لحاظ عملی و تجربی نیز اثبات شده است. کافیت به نمونه هایی نظیر مصر اشاره کنیم که این راه به اصطلاح سوم را در کمتر از دو دهه تجربه کردند. تجربه های که نقطه اوج آن ناسیونالیسم انقلابی ناصر، و سرنوشت محتومش سازش خائنه سادات و سیاست درهای باز او برای سرمایه گذاری های امپریالیستی میباشد. (حسیض ارتجاع و وابستگی) .

راه حل های غیر انقلابی و غیر مردمی

در خدمت نظام های طبقاتی

بدیهی است مدعیان "راه سوم" یک گام از ادعای "حق بجانب" ایا خود عقب نمی نشینند و به خیال خود دلایل علمی و تجربی فوق الذکر را بخود نمی گیرند. زیرا معتقدند راه شان از رژیم هایی نظیر مصر و سوریه و ... جدا است. مسلماً "هزاران بار هم امثال سادات را طعن و لعن میکنند. حتی به سادگی مدعی نفی استثمار و ... میشوند. اما باز واقعیت اینست که اشکال و شیوه های پیشنهادی آنها هر چه باشد بالاخره از حل قطعی و بنیادی مسائل عاجز میماند. نهایت اینکه یکسری اصلاحات فرمیستی انجام میشود. اما بالاخره مناسبات طبقاتی و کهنه حفظ خواهد شد. ذیلاً به

حل مساله مسکن

آیا نمیتوان مساله مسکن فقرا را از طریق کمکهای ثروتمندان حل کرد؟
مگر نه اینکه اخیراً " در مدت کوتاهی صدها میلیون تومان بدینوسیله جمع
آوری شده است؟

با توضیحات فوق نیازی به جواب مفصل نیست. همینقدر کافیت
یادآوری کنیم که فقر و ثروت یا فقیر و غنی دو روی یک سکه و معلول یک
علت (استثمار) هستند. بقول امام علی " ما رأیت نعمه موفوره، الا و فی
جانبا حق مضیع " بنا بر این پاسخ صحیح به نیازهای طبیعی (از جمله
مسکن) تودههای محروم در گرو حل قطعی مساله فقر بوده، و این خود
مستلزم نفی قطعی وجه دیگر تضاد (ثروت) است. و بطور خلاصه حل
انقلابی و مردمی مساله استثمار و بهره کشی است. در غیر اینصورت به
فرض از طریق شیوه های " خیر خواهانه " و نه انقلابی میتوان هزاران خانه
ساخت، و یادهای هزار نفر را صاحب مسکن کرد، ولی آیا میتوان ادعا کرد
که بدینوسیله مساله مسکن برای همیشه حل خواهد شد؟

مسلمانان نه. زیرا تا تضاد طبقاتی و نتیجتاً فقر وجود دارد، و تا
زمانیکه " رحم " و " انصاف " کاخ نشینان و ثروتمندان استثمارگر مبنای
حل این مساله است، بدون شک همواره انبوهی از مردم باید رنج بی خانمانی
را صبورانه تحمل کنند !!

اگر بخواهیم در تأیید این موضوع مثال دیگری بزنیم میتوانیم برخورد
با مساله بیکاری را در نظر بگیریم: ممکن است و میتوانیم برای مدتی از
طریق کمک مالی هزینه زندگی بیکاران را تأمین کنیم، ولی این راه حل
بنیادی و دراز مدت نیست. زیرا صرف نظر از همه عوارض و آثار فردی و
اجتماعی آن عملاً امکان پذیر هم نخواهد بود.

مسلمانان شیوه درست و بنیادی مساله ایجاد " کار " است که افراد خود
بتوانند زندگی شان را با تولید و دسترنج خود اداره کنند.

نتیجه گیری در مورد جهاد سازندگی

بر اساس بحثها و مثالهای فوق نتیجه میگیریم که:

اگر " جهاد سازندگی " در خدمت تغییر انقلابی جامعه و بر هم زدن مناسبات طبقاتی و استثماراری باشد، و یا عبارت دیگر در ظرف و شرایط مناسب که همان مبارزه ضد امپریالیستی و دنبال کردن رشد مردمی باشد، می توان به نتایج آن امیدوار بود. حتی در اینصورت بایستی در راه آن بعنوان وسیله ای برای نداوم و تحقق انقلاب پیگیرانه تلاش کرد. همانگونه که در کشورهای انقلابی، توده ها برای بنای جامعه بی طبقه توحیدی بسیج میشوند. و بیشترین کوشش و فداکاری را در جهت رشد تولید (البته همگام با تغییر مناسبات) بکار میگیرند و حتی به کار داوطلبانه و مجانی هم روی می آورند.

زیرا میدانند دسترنج آنان به جیب امپریالیستها و استثمارگران داخلی نخواهد رفت.

و آنگاه که از استثمار دهقانان توسط زمینداران و فئودالها و نیروهای مدافعشان خبری نباشد، خود روستائیان با هدایت و یاری دیگران روستاها را آباد و حاصلخیز خواهند کرد. در آن شرایط همه نیروهای انسانی جامعه حقیقتاً سازنده و موثر خواهند بود.

(به نقل از " مجاهد " شماره ۱۱۰۱)



دانشگاه و انقلاب

پیچیدگی خاص شرایط اجتماعی ما
اشغال ساختمان برای خوابگاه
بررسی تاکتیک ضد امپریالیستی

وحدت

www.KetabFarsi.com

دانشگاه و انقلاب

پیچیدگی خاص شرایط اجتماعی ما

تحولات شتابان که با سرعت سرسام آوری از آغاز خمیش خلق در جامعه ما میگذرد بدون شک پیچیدگی خاصی را در تضادها و عملکرد آنها در بطن جامعه ما بوجود میآورد. بطوریکه کوچکترین ساده‌گزینی و ساده‌اندیشی در زمینه موضعگیریهای سیاسی میتواند حتی، نیروهای را که میخواهند اصولی برخورد کنند، دچار لغزشهای خطرناک و حتی فاجعه آفرین کند. بعبارت دیگر، هر چند این قانون پیوسته بر حرکت انقلابی جامعه حاکم است که بدون تئوری انقلابی نمیتوان انقلاب کرد. ولی یافتن مصادیق تئوری‌های انقلابی در زمان دیکتاتوری کجا و در شرایط حاضر کجا. در آن زمان مطلق شدن تضاد با ضد خلق - پایگاه اصلی امپریالیزم - طبعاً "رابطه" نیروهای درون خلقی را روشن تر میکرد. و با سهولت بیشتری هر نیروی اصولی میتواند وحدت و تضاد خود را با سایر نیروها مشخص کند. ولی اکنون دیگر آن سرراستی رابطه‌ها، از بین رفته است. مخصوصاً "که تحول سریع اوضاع که همراه با تجزیه و ترکیب نیروهاست، ایجاب میکند که تحلیلهای خودمان را مستمراً "نوکنیم"، و با عینت تطبیق دهیم والا بقول آن انقلابی متوجه خواهیم شد که ناگهان نود درصد (۹۰٪) آنچه را که در میدان عمل بدست آورده‌ایم، در میدان تئوری از دست داده‌ایم، و بدین سان، بهر شکل و بهر صورت و بهر دلیل، اگر موفق به دست یابی به تحلیلی اصولی و همه‌جانبه از شرایط حاکم بر جامعه، یعنی ترکیب طبقاتی سیستم حاکم، موقعیت اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی اقشار و طبقات اجتماعی، و نیز ماهیت نیروهای مختلف سیاسی نشویم، در طولانی مدت افقی که در قبال ما گشوده است - حتی علیرغم پیروزیهای تاکتیکی، و اگر

چه با جذب لایه‌هایی از طبقات اجتماعی همراه باشد - افقی تیره در زمینه مبارزه اجتماعی و آینده‌های پراز تفرقه، در بطن سازمان مسلح به چنین شیوه کار، در انتظارمان خواهد بود. باری، همچنانکه گذشت بدون شک لااقل ابعاد سیاسی موضعگیری در قبال سیستم دیکتاتوری مثل رژیم شاه و نیز موضعگیری در قبال یک دولت واقعا " ملی، ضد امپریالیست و ضد ارتجاع چندان پیچیده نیست. ولی صلاحیت تشریحی های انقلابی و توان تئوریک و عملی یک سازمان بواقع در شرایط پیچیده‌های، مثل مقطع کنونی از تاریخ میهن ما، به بوته آزمایش گذاشته میشود. تا سره از ناسره جدا شود.

بدون شک اگر نیروهای اصولی در این مقطع و این نقطه عطف که قرار گرفته‌ایم، نتوانند مرز وحدت و تضاد، و در نتیجه شیوه برخورد با نظام حاکم را درک کنند، آنگاه شعارهای ضد ارتجاعی آنها نه تنها چندان مفید نخواهد بود، بلکه گاه شعار را از محتوای خود تهی خواهد کرد.

شیوه حل تضادهای فرعی

مثلا: " اگر نتوانیم این قانون عمومی را که حل تضادهای فرعی فقط و فقط بطور اصولی در چهار چوب حل تضاد اصلی امکانپذیر است - درک کنیم، آنگاه صرفا " بدلیل " امکان " استفاده از تضاد فرعی، بر موج خود بخودی این تضاد سوار خواهیم شد. و علیرغم دیدگاههای ابتدائی سازمانی در زمینه ضرورت پرهیز از درگیری مسلحانه با نظام حاکم به یکباره، در جنگی ناخواسته محصور خواهیم شد. و آنگاه تئوریهایمان با یک چرخش در خدمت توجیه آنچه که اتفاق می افتد قرار خواهد گرفت. نه آنچه که ما بعنوان یک نیروی اصولی باید در تحقق آن بکوشیم. و طبعاً " بهترین فرصت برای جنگ افروزان خواهد بود تا چهار نعل در جهت تثبیت موقعیت مرتجع ترین و فاشیست ترین جناحها بتازند. بنظر ما به دنبال این خروج اصولی از خط، پیامدها قابل پیش بینی است ...

لذا نظرها تمام این مواضع را باید در ناتوانی پیاده کردن عام‌دیر خاص جستجو کرد. یعنی اینکه فقط آنگاه که بتوانیم در شرایط کنونی مرز

وحدت و تضادمان را با نظام حاکم از یکطرف ، و نیروهای مختلف سیاسی از طرف دیگر تنظیم کنیم ، فقط در آن صورت میتوانیم ادعا کنیم که واقعا " توان پیاده کردن مبارزه" ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را ، در عمل داریم ، و بدینترتیب صلاحیت خود را بعنوان یک نیروی اصولی در انقلاب دموکراتیک نشان داده‌ایم .

ضامن اصلی پیروزی ، پیروی از یک خط اصولی است

و بعنوان یک هشدار همه ما باید هشیار باشیم که چپ روی علی‌رغم ظاهر انقلابی که گاهی بسیار هم گیراست ، نباید چشمها را خیره کند . چرا که در طولانی مدت ، ضامن اصل پیروزی ، پیروی از یک خط اصولی است ، و بیگمان وحدت درون تشکیلاتی رانیز جز در سایه گام زدن در این مسیر نمیتوان کسب کرد . شکل صفوف خلق نیز درست در همین رابطه امکانپذیر است و طبعا " هشیاری در این زمینه را از چه کسی جز دانشگاه و دانشجو در درجه اول میتوان انتظار داشت ؟

روشنفکر چگونه ممکن است وظیفه

سنگین خود را فراموش کند

حال ببینیم چگونه ممکن است قشر روشنفکر در مقاطع مختلف وظیفه سنگین آگاه کردن توده‌ها و بردن ایدئولوژی به میان طبقات مختلف را فراموش کند ، و یا از عهده انجام آن ، برنیاید .
معمولا " توده‌های ناآگاه و روشنفکران در مقابل عینیت های اجتماعی انعکاسهای کاملا " متفاوتی نشان میدهند . هر چند تجارب عینی توده‌ها بسیار غنی است ، ولی ، بدلیل برخوردار نبودن آنها از چهار چوب فکری منسجم و واقع گرایانه ، بهیچ عنوان حمعبندیها و دریافتهای کلی آنها رئالیستی نیست . و بالعکس ، این روشنفکر است که بدلیل توان اجتماعی لازم جهت دستیابی به چهارچوب یک ایدئولوژی واقع گرایانه ، و مخصوصا "

درک قوانین علمی حرکت جامعه، میتواند ضمن برخورد با عینیت های اجتماعی آنها را جمع بندی کند، و یک خط مشی مشخص سیاسی در قبال توده ها قرار دهد. و درست به همین دلیل، اگر روشنفکران نتوانند از عهدۀ این مهم برآیند، غالباً دیدگاه توده های مردم بسادگی تحت تاثیر نظام حاکم قرار می گیرد، و با اصطلاح برده فکری طبقات استثمارگر و در زمان ما "بورژوازی" میشوند.

گاهی به تجارب سالهای اخیر انقلاب ایران، بخوبی میتواند مطلب فوق را روشن کند:

پس از سرکوب خونین ۱۵ خرداد موج یاس توده ها را فرا گرفت. در حالی که روشنفکرانی که توانستند با این مسأله برخورد اصولی کنند نه تنها مایوس نشدند، بلکه راهگشای شکل جدید مبارزه یعنی "مبارزه مسلحانه" گردیدند. با برخورداری از همین جمع بندی با مبارزه ای پیگیر حتی سد یاس و ناامیدی را در میان توده ها نیز شکستند. ولی در همین مقطع، گروههایی از روشنفکران بدون آنکه خود متوجه باشند، بدلیل گوناگون و با شکلی تئوریزه شده، درست مانند توده های ملموس گرا مبلغ یاس گردیدند، و با بی عطی نقش خود را بطور کامل از دست دادند.

تجارب گرانقدری نیز، که سازمان ما از ضربه "اپورتونیستهای چپ ما" بدست آورده، بوضوح روشنگر ضرورت برخوردی عمیق و آگاهانه، با حوادث و عینیات اجتماعی است.

پس از ضربه سال ۵۴ عده کثیری از حتی روشنفکران مسلمان "به دلیل عدم برخورداری از دیدگاه ناب توحیدی، اندیشه خود را بدست امواج خود بخودی ناشی از "ضربه" اپورتونیستها" سپرده، و به دلیل اینکه این جریان ماتریالیستی بود، عمیقاً به مواضع ضد مارکسیستی "افتادند. و در نتیجه آب به آسیاب ارتجاع ریختند. ولی سازمان مجاهدین بدلیل

درک عمیقی که از توحید داشت و نیز میدانست که صرفاً " در جریان یک مبارزه" ضد امپریالیستی و با توجه به اصلی بودن تضاد " خلق و امپریالیسم" میتوان در شرایط کنونی انقلاب به مبارزه با اپورتونیسیم تحقق بخشید، با تحلیلی دقیق از جریان ضربه، هم به مبارزه پیگیر و همه جانبه با اپورتونیستهای چپ‌نما و حفظ موارث سازمان پرداخت و هم از افتادن در جریان خود بخودی یعنی " گرایش‌های ارتجاعی" پرهیز نمود. و در سایه همین برخورد توانست شتاب بیشتری در مسیر رشد سازمان ایجاد کند.

باید از سقوط در موضع‌گیری‌های انعکاسی پرهیز نمود. زیرا که این اشتباه از روشنفکر بخشودنی نیست

با توجه به تجارب فوق و نمونه‌های بسیار دیگری که میتوان از تاریخ مبارزات خلقها بدست آورد. باید دقیقاً " بشرایط کنونی انقلاب توجه نمود. تا بتوان آگاهانه از سقوط در موضع‌گیری‌های انعکاسی که بهیچ عنوان برای روشنفکران بخشودنی نیست، پرهیز نمود.

درست بهمین دلیل همانقدر که تأیید یکپارچه نظام حاکم پس از پیروزی انقلاب ضد دیکتاتوری، موضع‌گیری کاملاً " انعکاسی و غلط و در واقع نمایانگر برخوردار نبودن از دیدگاه منسجم و واقع‌گرایانه بود، اکنون نیز با آشکار شدن " عملکردهای ارتجاعی نظام موجود" به یکباره به نفی مطلق افتادن، دقیقاً " یک موضع‌گیری غیر اصولی است. این هر دو موضع‌گیری، علی‌رغم اشکال متفاوتش، بلحاظ محتوی، نمایانگر دنباله روی کورکورانه روشنفکر از " جریانات اجتماعی" است. ؟

هنوز لایه‌های پائین اقشار متوسط " صلاحیت" شرکت در مبارزه ضد امپریالیستی را دارند

برای روشن شدن این مطلب مساله را قدری بیشتر میشکافیم:

میدانیم که کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، بدلیل بافت خاص طبقاتیشان، درگیر انقلاب دموکراتیک هستند. و صرفاً "با تبعیت از قوانین کلی این نوع انقلاب، قادر خواهند بود خود را به طور کامل از قید سلطه امپریالیسم برهانند. در انقلاب دموکراتیک، هر چند طبقه کارگر بلحاظ اجتماعی باید پیشاپیش صفوف انقلاب حرکت کند، ولی این بدان معنی نیست که این طبقه تنها شرکت کننده در این انقلاب است. ماهیت تضاد خلق و امپریالیسم، ابعاد گوناگون اجتماعی و تاریخی آن ایجاب میکند که حتماً لایه های پائینی اقشار متوسطین سهم خود را در مبارزه با امپریالیسم ایفا کند. به عبارت دیگر، بدون تحقق این وحدت اجتماعی مبارزه، ضد امپریالیستی به پیروزی نخواهد انجامید.

معنی بیان فوق اینست که: هنوز لایه های پائین اقشار متوسط صلاحیت شرکت در مبارزه، در جریان تکامل اجتماعی، را دارند.

حال که چنین است، هر چند روشنفکران انقلابی زمان ما لامحاله باید برخوردار از دیدگاه عمیق "ضد استثنائی" باشند، و پایگاه اصلی اجتماعی خود را کارگران و کشاورزان بدانند، ولی تعلق آنها به جریان انقلابی زمان، هرگز نافی مسئولیتشان در سازمان دادن صفوف مبارزه نیست. صفوفی که در برگیرنده تمام اقشار و طبقات اجتماعی بی است که بلحاظ ماهیتشان صلاحیت شرکت در مبارزه ضد امپریالیستی را دارند.

روشنفکر نباید مسئولیت خود را در قبال نیروهای ضد امپریالیست، فراموش کند.

بلکه باید توجه کنند که نیروهای انقلابی در قبال سایر نیروها که در زمان ما صلاحیت قرار گرفتن در خط مقدم جبهه را ندارند، ولی هنوز میتوانند در صفوف مبارزه ضد امپریالیستی قرار گیرند، مسئولیت سنگینی را دارند، و باید بتوانند از تجزیه زود رس صفوف خلق جلوگیری کنند. نگاهی به مبارزات دهه های اخیر خلق ایران روشنگر نقش لایه های پائین اقشار متوسط اجتماع، در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری است.

هر چند پیروزی در مرحله " مبارزه " ضد دیکتاتوری " طبیعتاً " لایه های مرفه تر اقشار متوسط را از صفوف انقلاب جدا میکند ، ولی آنها میتوان تصور نمود که " به یکباره در عرض چند ماه لایه های پائین قشر متوسط نقش تاریخی خود را از دست داده اند ؟ " و آیا بواقع میتوان تصور نمود که " در این مدت کم کارگران به چنان کیفیت ایدئولوژیک و سازمانی رسیده اند که بتوانند بار عظیم انقلاب را به تنهایی بدوش کشند ؟ " و آیا " اپورتونیستهای چپ نما " در آغاز با نفی همین " اصل وحدت نیروهای ضد امپریالیست " به مواضع اپورتونیستی نیفتادند ؟ . بنابراین نتیجه می گیریم که همانقدر که خیره شدن چشم در قبال پیروزیهای انقلاب میتوانست اشتباه باشد ، و روشنفکر را از ایفای نقش هدایت کننده و رهبری کننده " حرکت خلق باز دارد ، و به تأکید گر و مداح هر آنچه تحقق میپذیرد تبدیل نماید ، در شرایط کنونی نیز ، ناگهان دستخوش امواج خود بخودی بازتابهای عطکرد اجتماعی سیستم حاکم شدن و تضاد خود را مطلق کردن ، میتواند بهمانقدر برای تداوم انقلاب دموکراتیک ضربه زننده بوده ، و در موضعگیریهای سیاسی منجر به نفی اصل وحدت در مبارزه " ضد امپریالیستی گردد . و در ابعاد اجتماعی منجر به جدا شدن زودرس برخی لایه های اجتماعی که هنوز صلاحیت شرکت در انقلاب را دارند بشود .

نبا یستی مضمون ضد امپریالیستی مبارزه " ضد ارتجاعی را فراموش کرد بدینسان می بینیم که : هر نوع موضعگیری سیاسی ، فقط و فقط آنگاه ابعاد واقعگرایانه خواهد داشت ، و بطور یک جانبه در یک مرحله " وحدت " و در گام بعد تضاد با نظام حاکم را مطلق نخواهد کرد ، که در آن به ماهیت مبارزه " ضد امپریالیستی و ضرورت حل هر نوع تضاد فرعی در چهار چوب اصل بودن تضاد با امپریالیسم توجه شده باشد . والا بناگاه متوجه خواهیم شد که با اصل کردن مبارزه با ارتجاع و با فراموش کردن چهار چوب واقع بینانه آن یعنی مبارزه با امپریالیسم - نه تنها خدمتی به انقلاب نکرده ایم بلکه آن را از مسیر اصولی به انحراف کشانده ایم .

و نتیجه می‌گیریم که: دانشگاه و دانشجو در این مرحله، ضمن آنکه همچنان باید بدون وقفه به مبارزه با ارتجاع ادامه دهد. در عین حال باید هشیارانه مضمون ضد امپریالیستی مبارزه با ارتجاع را از یاد نبرد و اگر در این مقطع تاریخی، خود را جزو نیروهای انقلابی "نافی استعمار" و در رأس همه آنها پیروان اصیل مکتب توحید میدانند، مسئولیت خویش را در حفظ وحدت ضد امپریالیستی و بسیج لایه‌های پائینی قشر متوسط که هنوز صلاحیت شرکت در مبارزه ضد امپریالیستی را دارند، فراموش نکند.

www.KetabFarsi.com

هشیاری انقلابی خود را با گزینش تاکتیکهای

مناسب سیاسی حفظ کنیم

"نگاهی تحلیلی به اشغال ساختمانهای بزرگ توسط دانشجویان"

برخوردی انتقادی بخاطر هر چه اصولیتر کردن

تاکتیکهای مبارزه، ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی

دیدیم که انقلاب دمکراتیک، یعنی تنها الگوی اصولی مبارزه، ضد امپریالیستی خلقهای تحت سلطه برای خروج کامل از حاکمیت امپریالیسم، ایجاد میکند که وحدت تمام اقشار و طبقات خلق - که صلاحیت شرکت در مبارزه، ضد امپریالیستی را دارند - حفظ شود، و در این میان نیروهای انقلابی یعنی معتقدین به نفی استثمار انسان از انسان بر پایه، نفی مالکیت خصوصی ابزار تولید، و در رأس همه آنها نیروهای اصیل توحیدی بیشترین مسئولیت را دارند. و یکی از اصول اساسی که نباید نقض شود همین اصل است.

بجاست که در این چهار چوب، یکی از تاکتیکهایی را که از طرف دانشجویان رزمنده و انقلابی ما مورد استفاده قرار گرفته، یعنی مساله اشغال ساختمان های بزرگ برای استفاده بعنوان "خوابگاه دانشجویان" را در همین چهار چوب مورد بررسی قرار دهیم. و بدین ترتیب عام را در خاص پیاده کنیم، و از جریان عمل برای ارتقاء نگرش سیاسی خودمان سود ببریم. طبیعی است که در جریان این بررسی رابطه، بین تاکتیکهایی را که انتخاب میکنیم، با استراتژی مبارزه را در این مرحله درک خواهیم کرد. و تاکتیک انتخاب شده تا آنجا اصولی خواهد بود که تناقض اصولی با طرح کلی مبارزه در این مرحله نداشته باشد.

دانشجویان هرگز حاضر نیستند ساده اندیشانه به شیوه های فرمیستی
دلخوش کنند

قبل از ورود به بحث تذکر یک نکته نیز لازمست و اینکه ما صرفاً
مسائل رادر چهار چوب دیدگاه نیروهائی که مبارزه با امپریالیزم و ارتجاع
را محتوای اصلی مبارزه در این مرحله میدانند، و امپریالیزم جهانخواه
و درراس آن آمریکا را دشمن اصلی تلقی میکنند، مورد بررسی قرار میدهیم.
محتوای اشغال ساختمانها از طرف دانشجویان در جوهر خود بیانگر
شور انقلابی دانشجویان ماست. دانشجویانی که در سراسر مبارزات خود
از دانشگاه به عنوان پیشروترین سنگر برای ارائه انقلابی ترین اقدامات
استفاده کرده اند. این عمل نشان میدهد که دانشجویان ما هرگز حاضر
نیستند ساده اندیشانه به شیوه های فرمیستی دل خوش کنند. آنها درک
کرده اند که در این مقطع تاریخی اقشار و طبقات استثمارگر صلاحیت رهبری
جامعه را در حرکت تکاملیش ندارند. و میدانند که با ظهور طبقه کارگر،
بحق این طبقه توان آن را دارد که با قرار گرفتن در صفوف مقدم انقلاب
زنجیرها را یکی پس از دیگری بگسلد، و سدهای تکامل اجتماع را درهم
بشکند. و همین درک انقلابی در مورد نظام حاکم و قائل نبودن صلاحیت
تاریخی برای آن، مبنای تن در ندادن به فرمیسم است. تن ندادن به
فرمیسم در واقع محصول این اعتقاد است که:

بورژوازی و خرده بورژوازی ماهیتاً "توان حل مسائل اقتصادی
اجتماعی و سیاسی جامعه ما را ندارد."

این تاکتیک بازتابی جز هرج و مرج ندارد

ضمناً "شکی هم نیست که یک بعد دیگر اشغال ساختمانهای بزرگ
خواسته های صنفی دانشجویان، یعنی مساله "مشکل مسکن است، که شخصاً"
از خواسته های بحق دانشجویان و مخصوصاً "دانشجویان شهرستانی میباشد.
مشکلی که باید حل شود.